

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و چهل و یکم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش پنجم

هیچ در گوشِ کسی زایشان نرفت
کاین طمع آمد حجابِ ژرف و زفت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۵
زفت: سبّ، درشت، فربه

این سخنان در گوش هیچ یک از انسان‌های من‌ذهنی فرو نمی‌رود، چراکه طمع یعنی گذاشتن چیزی در مرکز و از آن انتظار زندگی داشتن، یک پرده بسیار ضخیم و بزرگی است.

گوش را بندد طَمَع از استماع
چشم را بندد غَرَض از اِطَّلَاع
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۶
استماع: شنیدن
غَرَض: قصد

طمع گوش انسان را از شنیدن حرف‌های بزرگان باز می‌دارد و غرض یعنی زندگی خواستن از زیاد کردن چیزها، اجازه نمی‌دهد چشم انسان از این آموزش‌ها اطلاع پیدا کند، به آن‌ها توجه کند و اهمیت دهد.

نکته ۱: ما غرض یا مقصود آمدنمان به این جهان را که زنده شدن به بی‌نهایت خداوند است، گم کرده‌ایم. به همین دلیل دنبال به‌دست آوردن چیزها و زندگی خواستن از آن‌ها هستیم. درواقع فکر می‌کنیم غرض و مقصود آمدنمان این است که چیزها را هرچه بیشتر در مرکزمان بگذاریم تا زندگی‌مان بیشتر شود.

نکته ۲: گذاشتن طمع در مرکز خیلی خطرناک است، چون هرچقدر هم در برنامه گنج حضور اشعار مولانا پخش شوند، آن‌ها را نمی‌شنویم. در من ذهنی به‌صورت یک آدم مغزخراب تخریب می‌کنیم، درحالی‌که فکر می‌کنیم آباد می‌کنیم. نتیجه کارمان هم که به‌صورت تخریب بالا می‌آید دیگری را ملامت می‌کنیم و زیر بار مسئولیت نمی‌رویم که ما خراب‌کاری کرده‌ایم.

ز شاه تا به گدا در کشاکشِ طمع‌اند
 به عشق، باز رَهَد جان ز طمع و مطلب‌ها
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۲

از صفر تا صد انسان‌ها، از گدا گرفته تا شاه، همه در مسائل و چالش‌های طمع گرفتار هستند، یعنی چیزها را در مرکزشان گذاشته‌اند و می‌خواهند؛ چون من ذهنی به خواستن زنده است. بنابراین جان انسان فقط به وسیله عشق که فضاگشایی، عدم کردن مرکز، زنده شدن و یکی شدن مجدد با خداست، از طمع چیزها و خواسته‌ها رها می‌شود.

پوزبند وسوسه عشق است و بس
ورنه گئی وسواس را بسته ست گس؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۳۰

پوزبند وسوسه و تنها نگه دارنده این قطار بسیار سریع فکر بعد از فکر، فضاگشایی و عشق است که گذشته را از آینده جدا می کند تا انسان در هیروت و فکرهایش گم نشود. وگرنه چه کسی می تواند این خواستن های پشت سرهم من ذهنی براساس سبب سازی، این وسواس و رشته افکار بدون کنترل و اجبار گونه را که انعکاسش در بیرون خرابی ست، متوقف کند؟
نکته: وقتی در مرکز ما طمع به جای عدم جایگزین می شود، نادانسته چیزهای زیادی را در مرکزمان می گذاریم که با آنها همانیده هستیم و به این خوی لجبازاندیش عادت می کنیم و ناموس درست می کنیم. اگر این ایرادمان را به ما بگویند بدمان می آید و از طرفی فکر می کنیم می دانیم.

چون ترازو دید خصمِ پُرطَمَعِ

سرکشی بگذارَد و گردد تَبَعِ

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۳

–خصم: دشمنی

وقتی من ذهنی وجود ترازو را در عمل ما ببیند سرکشی خود را کنار می‌گذارد و تابع می‌شود. [این ترازو ممکن است در ابتدا حتی به صورت الگوهای ذهنی باشد که از مولانا می‌آید. مثلاً رعایت قانون جبران، قانون صبر، قانون مزرعه یا دیگر قوانین زندگی. ممکن است روی کاغذ یک «قانون اساسی» درست کنیم و حداکثر سعی خود را در پرهیز به کار بگیریم.]

نکته: شما به صورت یک لیست از کارهایی که نباید انجام دهید برای خودتان ترازو درست کنید. خودتان برای خودتان قانون بگذارید که آنها را رعایت کنید.

ور ترازو نیست، گر افزون دهیش
 از قِسْم، راضی نگردد آگهیش
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۴
 قِسْم: قسمت‌ها، سهم‌ها

اگر برای من ذهنی ترازو و قانونی نباشد، ولو این که زیاد هم به او بدهی از سهم خودش راضی نمی‌شود و باز هم بیشتر می‌خواهد؛ زیرا آگاهی من ذهنی «هرچه بیشتر بهتر» است. [بنابراین هرچند هنوز به حضور نرسیده‌ایم، ولی باید اول برای خود ترازو درست کنیم.]

نکته: این مطلب در مورد تمام من‌های ذهنی کار می‌کند، مثلاً اگر شما می‌خواهید با کسی معامله یا کار کنید، باید روی کاغذ قانون جبران و حق هر دو طرف را دقیقاً مشخص و اجرا کنید ولی اگر سرش را باز بگذارید، ممکن است شخصی بگوید بابت یک ساعتی که تو را راهنمایی کردم باید هزار دلار بدهی، اصلاً همه عمر باید نوکر من باشی. چون با خودش فکر می‌کند من به این زیبایی، بزرگی و دانشمندی هستم، پس این حق من است؛ درحالی که احمق است و حساب و کتاب دستش نیست.

چون امیدت لاست، زو پرهیز چیست؟
با انیسِ طَمَعِ خود استیز چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۷۳
انیس: مونس، همدم

وقتی تنها امید تو مرکز عدم و لا کردن چیزهای بیرونی ست، چرا از عدم کردن مرکزت پرهیز و دوری می کنی؟ فضاگشایی تنها دوست و یاور امید تو به زندگی ست، چرا با آن ستیزه می کنی؟

نکته ۱: هر موقع شما یک چیزی را از ذهن به مرکزتان می‌آورید، با امیدتان به زندگی ستیزه می‌کنید. اگر امید و طمعتان از چیزها قطع شود، فضای درون شما باز می‌شود.

نکته ۲: توجه کنید! ما به یک جایی و به یک بینشی می‌رسیم که امیدمان از آن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، قطع می‌شود. اگر این ابیات را بخوانید، شما به‌طور قطع و یقین به این نتیجه خواهید رسید که از چیزهای ذهنی نمی‌توانید زندگی بگیرید، پس امیدتان به عدم خواهد بود.

چون انیسِ طَمَعِ تو آن نیستی ست
از فنا و نیست، این پرهیز چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۷۴

ای انسان، وقتی عدم کردن مرکز، نیست شدن و فضاگشایی، رفیق و دوستِ امید تو به زندگی ست، پس چرا از این فنا شدن و نیست شدن نسبت به ذهن، پرهیز می کنی؟ [یعنی چرا وقتی طمع زندگی خواستن از چیزها و آوردن آنها به مرکز را امتحان کردی و این طمع به جایی نرسید، امیدت را به خدا نمی بندی و فضا را نمی گشایی؟]

چرا ز قافله یک کس نمی شود بیدار؟
که رختِ عمر ز که باز می برد طرار؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۴
طرار: دزد

چرا از قافله انسانی یک نفر بیدار نمی شود که از خود بپرسد این سرمایه زندگی مرا کدام دزد می دزدد؟ [تا
ببیند و بفهمد دزد همان من ذهنی در درونش است که زندگی اش را می دزدد و تبدیل به هیجاناتی همچون
خشم و ترس و حسادت می کند.]

نکته ۱: هر لحظه خداوند به ما می گوید من به تو زندگی می دهم تا زندگی کنی و شادی و آرامش من را داشته باشی، عشق مرا پخش کنی و خودت هم فیض ببری. چرا به خواب ذهن می روی و از چیزها زندگی می خواهی؟ من لحظه به لحظه سعی می کنم، چرا توجه نمی کنی؟ جواب شما به خداوند چیست؟ شما زندگی تان را زندگی می کنید یا با بالا آوردن یک هیجان من ذهنی اجازه می دهید تا موش من ذهنی آن را بدزدد؟

نکته ۲: این خانه درون ما موش دارد. هر موقع شما خشمگین می شوید، من ذهنی زندگی شما را به خشم تبدیل می کند. هر موقع حسادت می کنید، هر موقع می ترسید، هر موقع یک هیجان من ذهنی را بالا می آورید، این موش من ذهنی هشیاری شما را می دزدد. شما هر لحظه خودتان را ارزیابی کنید که آیا زندگی تان را زندگی می کنید یا آن را دزد می دزدد؟

گردن ز طمع خیزد، زر خواهد و خون ریزد
او عاشقِ گلِ خوردن، همچون زنِ آبستن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳
گل خوردن: اشاره به عادتی است که بعضی زنان باردار گل می‌خورند.

گردن انسان از طمع بلند می‌شود. به این علت که یک چیز جسمی در مرکز اوست و برحسب آن بلند می‌شود. زر و پول می‌خواهد، خون می‌ریزد و تخریب می‌کند. کسی که در مرکزش طمع را گذاشته، مریض ذهنی است و گل دردها و همانیدگی‌ها را می‌خورد؛ درست مانند زن حامله که به خوردن گل میل دارد. اما انسان آبستنِ زندگی و حضور است، باید فضا را باز کند و گل‌خواری نکند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهِی ست
چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای کسی که در مرکزت همانیدگی داری، دائماً غم می‌کشی و می‌ترسی که دستت از نان تهِی شود، اگر واقعاً فکر می‌کنی که خداوند غفور و رحیم است، پس چرا فضاگشایی نمی‌کنی؟ این ترس من ذهنی برای چیست؟

«بیت هندسی»

نکته ۱: هر کسی که در مرکزش جسم دارد، می ترسد. شما مگر نمی گوید خداوند غفور و رحیم است؟! شما هم از جنس او هستید، خداوند که نمی ترسد، پس شما چرا می ترسید؟ در این صورت «آلست» را انکار می کنید. گذاشتن چیزها در مرکز سبب انکار آلست می شود، یعنی این که من از جنس خداوند نیستم.

نکته ۲: هر لحظه خداوند پیغام می فرستد، رحمت اندر رحمت است، چون شما از جنس او هستید. وقتی هم این را انکار می کنید خداوند تبسم می کند. ولی توجه کنید که بی مرادی های ما و این که سر ما به دیوار بلا می خورد، نشان این است که ما راه را غلط می رویم. ما از جنس او هستیم نباید ترس داشته باشیم، زیرا او غفور و رحیم است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش ششم
شب به هر خانه چراغی می‌نهند
تا به نورِ آن ز ظلمت می‌رهند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۲۵

شب در هر خانه‌ای چراغی روشن می‌کنند، تا به وسیله نور آن از تاریکی برهند. [تمثیل این است که ما انسان‌ها نیز در ابتدا، چراغ تنمان یعنی چراغ من‌ذهنی و هشیاری جسمی را روشن می‌کنیم.]

آن چراغ این تن بُود، نورش چو جان
هست محتاجِ فتیل و این و آن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۲۶

همان طور که چراغ نفتی نیازمند فتیله و روغن است، انسان نیز در هشیاری جسمی برای روشن نگه داشتن جان ذهنی خود، محتاج غذاها و چیزهای این جهانی است.

آن چراغِ شش‌فتیلهٔ این حواس
جملگی بر خواب و خور دارد اساس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۲۷

آن چراغِ شش‌فتیله همین پنج حس و فکرهای ماست که اساس آن بر خوابیدن و خوردن است و بر عدم و فضاگشایی بنا نشده‌است. [یعنی کار من‌ذهنی خوابیدن در ذهن، خوابیدن در درد و خوردن تمام لذت‌هایی‌ست که وارد بدن ما می‌شود. بدن فیزیکی ما از آن لذت‌ها به‌عنوان همانیدگی استفاده می‌کند.]

بی خور و بی خواب نَزید نیم دم
باخور و باخواب نَزید نیز هم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۲۸

من ذهنی که دائماً در فکر خوردن و خوابیدن و آسایش و لذات خویش است، بی خور و بی خواب یک لحظه هم نمی تواند زندگی کند. او حتی نیم لحظه هم نمی تواند با خور و خواب زندگی کند چون با آن هم تخریب پیش می آورد.

نکته: من ذهنی یک من مجازی است با لذات مجازی و در زمان مجازی، او حقیقی نیست. منظور از «خور و خواب» در این جا این است که ما با یک من ذهنی توهمی در زمان توهمی یک چیز توهمی می خوریم و یک لذت توهمی می بریم.

بی فتیل و روغنش نبود بقا
 با فتیل و روغن، او هم بی وفا
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۲۹

من ذهنی و هشیاری جسمی بدون فتیله و روغن یعنی چیزهای این جهانی بقا ندارد، با فتیله و روغن هم بی وفا می شود چون براساس چیزهای این جهانی و گذرا بنا شده است.

نکته: دو جور مردن داریم، یا عمرمان تمام می شود این تن متلاشی می شود و یا نسبت به من ذهنی می میریم روز می شود و به خدا زنده می شویم.

زآن که نورِ علّتی اش مرگِ جوست
چون زید؟ که روزِ روشنِ مرگِ اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۰
علّتی: مریض

روزِ روشن: در این جا به معنی اجل و فرارسیدن لحظه‌ای است که باید شبِ دنیا را ترک گفت و قدم به عرصه روشن دیگر نهاد.

زیرا نور و هشیاریِ مریض گونه من ذهنی مرگِ جوست. یعنی همانیده شدن مرض است و دائماً همه چیز را تخریب می کند؛ حال این من ذهنی که روز روشن و زنده شدن به خدا، معادل مرگِ اوست، چگونه در نور زندگی زنده بماند؟ به عبارتی اگر فضا باز شده و انسان به زندگی زنده شود من ذهنی متلاشی شده و می میرد.

نکته ۱: شما پس از تمرین‌های زیاد و ابیات بسیاری که می‌خوانید و آن‌ها را تکرار می‌کنید، بالاخره در درون خودتان، با عقل خودتان، به این نتیجه می‌رسید که همانیدگی‌ها و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به شما زندگی نمی‌دهند و یک‌دفعه بندگانِ اتکا و وابستگی به جهان را قیچی می‌کنید، دیگر از همانیدگی‌ها شیر نمی‌گیرید و من‌ذهنی شما نمی‌گوید من باید در زندگی یک نفر را پیدا کنم از او عشق بگیرم و شیرۀ زندگی را بکشم.

نکته ۲: اگر من‌ذهنی‌تان یک من‌ذهنی پیدا می‌کند و از او شیرۀ زندگی می‌کشد، این شیرۀ سم است! شما باید به زندگی زنده شوید، از درون، از زندگی، غذا و شیرۀ بکشید. آن موقع خلاقیت و عشقتان را بین یکدیگر تقسیم کنید. نه این‌که با من‌ذهنی باهم دوست و متحد شوید. من‌ذهنی با من‌ذهنی هردو جسم هستند و نمی‌توانند متحد شوند.

نکته ۳: خداوند بیداری و زنده شدن ما به خودش را می‌خواهد. ما باید به او زنده شویم، زندگی جاوید پیدا کنیم و به این لحظه ابدی بیاییم و دیگر به زمان مجازی نرویم. درک کردن و فهمیدن این که ما یک چیز توهمی نیستیم، در زمان مجازی نباید زندگی کنیم و تغییرات جسم مجازی من‌ذهنی نباید ما را ناراحت کند، خیلی ساده است.

نکته ۴: شما بعید ندانید که با من‌ذهنی بدنتان و روابطتان را خراب کنید. اگر از جنس زندگی باشید، این کار را نخواهید کرد زیرا در ذات هشیاری و زنده شدن به خدا ایجاد خرابکاری وجود ندارد. بنابراین اگر به خدا زنده شوید، اگر مرگ من‌ذهنی‌تان فرابرسد، واقعاً روزبه‌روز با ترازوی خداوند کار کنید، نور زندگی در شما زیادتر شده و نور همانیدگی کمتر شود، یک جایی خواهید دید که من‌ذهنی متلاشی شد و شما به زندگی زنده شدید.

جمله حسّهای بشر هم بی بقاست
ز آن که پیش نور روز حشر، لاست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۱
روز حشر: روز رستاخیز

همه حسّهای بشر که مربوط به ذهن است بی بقا هستند، زیرا این حسّها پیش نور قیامت و زنده شدن به خدا «لا» می شوند؛ یعنی به محض این که «روز حشر» و روز زنده شدن انسان به خدا برسد، حسّهای او در من ذهنی از بین می روند. [درست مثل این که وقتی آفتاب طلوع می کند ستاره‌ها پنهان می شوند.]

جان‌هایِ خَلقِ پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵

قبل از این که انسان‌ها به این جهان بیایند و دست و پای من‌ذهنی پیدا کنند، به خداوند وفا داشتند و هر لحظه می‌گفتند «خدایا ما از جنس تو هستیم» و در نابی و خلوص زندگی می‌پریدند.

چون به امرِ اِهْبَطُوا بِنْدِي شَدند
حَبْسِ خَشْمِ و حَرَصِ و خَرَسَنْدِي شَدند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶
اِهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.
بِنْدِي: اسیر، به بند درآمده.

اما همین که با چیزها همانیده شدند، با فرمان زندگی و امر «فرود بیایید» یا «هبوط کنید» به بند همانیدگی‌ها و به زندان ذهن افتادند و در خشم، حرص، شادی و خرسندی حاصل از زیاد کردن همانیدگی‌ها محبوس شدند.

نکته: هر کسی که ترس، حزن و غصه دارد از جنس خدا نیست در نتیجه ایمان هم ندارد.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸)
 «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَا لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»
 «گفتیم: همه از بهشت فرودآید؛ پس اگر هدایتی از من به سوی شما رسید، آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»

توضیح آیه:

هدایت خداوند به صورت پیغمبران یا پیغام مولانا یا در درون از طریق یک بی‌مرادی به شما می‌رسد، کسانی که فضا را باز و مرکز را عدم کنند و آن پیغام را بگیرند در این صورت نه بیمی دارند و نه اندوهی.

تو چنین لرزانِ او باشی و او سایه توست
آخر او نقشی ست جسمانی و تو جانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

تو لرزانِ دستوراتِ من ذهنی ات هستی در حالی که تو نور هستی و من ذهنی سایه تو است، خودت آن را درست کرده‌ای و اگر همانیده نمی‌شدی اصلاً به وجود نمی‌آمد اما تو به او علاقه‌مند هستی و او تو را می‌ترساند. من ذهنی تو نقشی جسمانی و توهمی است و در زمان مجازی زندگی می‌کند، اما اصل تو جان است و تو از جنس خداوند هستی؛ پس چطور یک جسم توهمی این جهانی تو را با طمع اسیر کرده است؟

او همه عیبِ تو گیرد تا بپوشد عیبِ خود
تو بر او از غیب جان ریزی و می دانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

من ذهنی همیشه از تو عیب می گیرد تا عیب خودش را بپوشاند و اگر بخواهی فضا را باز کنی نمی گذارد، می گوید این توهم است و به هر چیزی که اسمش کار درست یا فضاگشایی و خردورزی است ایراد می گیرد. تو از غیب، از خداوند، جان را می گیری و آن را سرمایه گذاری می کنی که این من ذهنی درست بشود و هر لحظه من ذهنی را تعمیر می کنی، تو این ها را می دانی پس چرا این کار را می کنی؟

نکته: اگر کسی به ما توهین کند، ما هم به او توهین می کنیم تا من ذهنی مان تعمیر شود. اصلاً نمی فهمیم که این من ذهنی ما را محکوم به نابودی کرده، تخریب می کند و می کشد.

خشمِ یاران فرع باشد، اصلشان عشقِ نُوست
از برایِ خشمِ فرعی اصل را رانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

خشم همه انسان‌ها که از جنس زندگی و یار تو هستند فرع است؛ زیرا خشم از گذاشتن چیزها در مرکز می‌آید و یک چیز عارضی و تحمیل شده است. اما اتحاد، عشق نو و یکی شدن با خدا اصل آنهاست که در همه انسان‌ها مشترک است. عشق نو در این لحظه زندگی و فضای گشوده شده است که همیشه نوبه نو عمل می‌کند. حال تو که می‌دانی هیجاناتی مثل خشم، فرعی و عارضی بوده و جنس تو نیست و به خاطر همانیدگی به تو تحمیل شده‌اند، چرا اصل را از خودت می‌رانی؟ چرا مرتب چیزها را به جای اصل، عدم و زندگی به مرکزت می‌آوری؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم مستا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش هفتم
آفتابی در سخن آمد که خیز
که برآمد روز، برجه، کم ستیز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۱۹

خداوند، مولانا و هر کسی که به زندگی زنده شده و عاشق است همچون آفتابی از درون تو حرف می زند و
می گوید بلند شو، روز آمده، از خواب بیدار شو و به صورت من از مرکز طلوع کن، مقاومت را صفر کن و
دیگر ستیزه مکن.

تو بگویی: آفتابا، کو گواه؟
گویدت: ای کور، از حق دیده خواه
—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۰

تو به ذهنت می روی و می گویی آفتابا، ای مولانا، ای خداوند، دلیل ذهنی ات کجاست؟ دلیل ذهنی بیاور. او می گوید می خواهی با سبب سازی دلیل ذهنی بیاورم؟ پس تو کوری، از خداوند چشم بخواه؛ اگر کور نباشی آفتاب را می بینی، یعنی اگر فضا را باز کنی می بینی که زندگی از درون تو به صورت صنع و آفریدگاری حرف می زند.

روز روشن هر که او جوید چراغ
عین جستن، کوری اش دارد بلاغ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱
بلاغ: دلالت

هر کسی که در روز روشن که آفتاب در آن می درخشد دنبال چراغ و فانوس بگردد، کور است. به بیان دیگر اکنون که روز روشن است و خداوند می درخشد ما می توانیم به خرد کل که تمام عالم را اداره می کند، دست پیدا کنیم و عقل من ذهنی احمق را که براساس پندار کمال و ناموس کار می کند جست و جو نکنیم. جست و جو کردن این عقل و پیش آوردن چراغ آن یعنی کور هستیم.

ور نمی بینی، گمانی برده‌ای
که صباح است و تو اندر پرده‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۲

اگر آفتاب زندگی را عیناً نمی بینی و حدس زده‌ای که صبح است، تو در پرده هستی. ولی آفتاب بالا آمده، خداوند این امکان را پیش آورده که اگر تو به ذهن نیروی، با عقل او خواهی دید.

کوری خود را مکن زین گفت، فاش
خامش و در انتظارِ فضل باش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳

بنابراین کوری خود را با حرف زدن برحسب ذهنت فاش نکن و اصلاً حرف نزن؛ خاموش باش و در انتظار
فضل یعنی بخشش و دانش خداوند باش.

در میانِ روزِ گفتن: روزِ کو؟
خویش رسوا کردن است، ای روزِ جو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در میان روز یعنی این لحظه ابدی اگر در ذهنت دنبال روز بگردی و بخواهی روز را به صورت ذهنی ببینی، در واقع خودت را رسوا می کنی. [زیرا خداوند با تو قرار گذاشته است که اگر در این لحظه به خواب ذهن و طمع فرونروی و چیزها را به مرکزت نیاوری، او خودش به مرکزت می آید و همه چیز را روز می کند. اما تو دنبال روز ذهنی و زمان مجازی می گردی، نه روز واقعی و این لحظه ابدی.]

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشانِ علّت است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵
جذوب: بسیار جذب کننده

خاموش کردن ذهن و صبر، رحمت خداوند را جذب می کند؛ همان رحمتی که رحمت اندر رحمت است. اما اگر برای زنده شدن به خداوند دنبال نشان ذهنی بگردی این نشان مریضی همانیدگی در تو است.

«بیت هندسی»

أَنْصِتُوا بِبُذِيرٍ تَأْتِيهِ جَانٌ تَو

أَيُّدٍ أَسْرَافِ جَانَانٍ جَزَائِ أَنْصِتُوا

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

أَنْصِتُوا: خاموش باشید.

«أَنْصِتُوا» یعنی خاموش کردن ذهن را بپذیر تا از خداوند بر جان اصلی و هشیاری تو پاداش خاموش کردن ذهنت بیاید.

نکته: ما باید ذهن را کاملاً خاموش کنیم، تا آن جا که مقدور است خاموش باشیم، به خودمان بقبولانیم که چیزهای ذهنی زندگی ندارند و نباید آنها را به مرکزمان بیاوریم، نباید به سبب‌سازی ذهن برویم و در ذهن و چیزها دنبال زندگی بگردیم بلکه باید از خوشی‌های ذهنی پرهیز کنیم زیرا این خوشی‌ها جلو شادی زندگی را می‌گیرند.

«بیت هندسی»

مرغِ جذبه ناگهان پَرَد ز عَش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بگُش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰
عُش: آشیانه پرندگان

وقتی که انسان آگاه شود که چیزی نباید در مرکزش باشد و مرکز را عدم کند زندگی او را جذب می کند و ناگهان به عنوان امتداد یا جنس خداوند از آشیانه ذهن می پرد؛ پس اگر علائم صبح را دیدی و متوجه شدی که خورشید زندگی در حال طلوع کردن از مرکزت است، دیگر شمع من ذهنی را بگُش و کاری کن که اثر همانیدگی ها در تو دیده نشود، دید من ذهنی را کنار بگذار و دید خداوند را بگیر.

«بیت هندسی»

نکته: اگر این بیت‌ها را می‌خوانید و با خودتان کار می‌کنید، اگر دیدید که علائم صبح می‌آید، مثلاً دیدید که زندگی را به خودتان روا می‌دارید و می‌گویید من سزاوار شادی هستم، من انسان هستم، باید مهر بورزم و میل کمک به دیگران در شما به وجود می‌آید؛ اگر حس حسادت و حس بلند شدن لحظه به لحظه به عنوان «من» در شما کم می‌شود، بدانید که لحظه پرواز شما دارد نزدیک می‌شود و صبح می‌آید.

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱-
گذاره: آنچه از حدّ درگذرد، گذرنده.

وقتی که چشم‌ها با فضاگشایی از سطح نفوذ کند، از تفاوت‌ها گذر کند و هشیاری را در همه چیز ببیند، بدان که آن نور، نور خداوند است که مغز را در درونِ پوست می‌بیند. [یعنی در آدم‌ها زندگی را می‌بیند، به آن‌ها با تعصب نگاه نمی‌کند و تفاوت‌های ظاهری مثل دین، باور سیاسی و اجتماعی و غیره برای او جدی نمی‌شود. انسان برای او انسان است، فرقی نمی‌کند، چون هر انسانی از جنس خداست، او هم از جنس خدا است، بنابراین انسانیت و خدا را در او می‌بیند.]

«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹)
 «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»
 «و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو را دررسد.»

توضیح آیه:

وقتی انسان آن قدر فضا را مرتب باز کند که دیگر آن جسم مجازی از مرکزش بیرون برود و دیگر دیدش دید مجازی من ذهنی و زمانش زمان مجازی نباشد یعنی نسبت به من ذهنی بمیرد، در این حالت یقینش فرامی رسد؛ بنابراین یقین انسان معادل مردن من ذهنی است.

بیند اندر ذره خورشید بقا
بیند اندر قطره، کُل بحر را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲
بحر: دریا

در نتیجه در ذره یعنی در یک انسان که هنوز من ذهنی است، خورشید بقا را می بیند و متوجه می شود که هر انسانی این قوه را دارد که خداوند به صورت خورشید از مرکزش بالا بیاید. درست است که او به علت منقبض بودن در حال حاضر یک قطره است ولی وقتی که مرکزش به اندازه بی نهایت خدا باز شود، تبدیل به دریا می گردد. «بیت هندسی»

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوف است از صد گون فساد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

وقتی فضا را باز می کنید و عنایت زندگی می آید، این عنایت بهتر از صد گونه کوشش با من ذهنی است؛ برای این که جهد و کوشش و فکر و عملی که با ذهن و سبب سازی صورت می گیرد دچار صد گونه فساد است. [اما اگر عقل خداوند کار کند، در این صورت دیگر از فساد مصون هستید.]

نکته ۱: وسیله هدف را خراب می کند. شما ممکن است هدف عالی داشته باشید که مثلاً وقتی ازدواج کردید به عشق و آرامش برسید، این هدف عالی را ذهن تجسم می کند ولی هر لحظه که با من ذهنی عمل می کنید، این وسیله آن هدف نهایی را که آرامش است فاسد می کند. وقتی به آن جا می رسید می بینید فاسد شده، آرامشی در کار نیست و جنگ است. پس شما باید وسیله را فضاگشایی قرار بدهید.

نکته ۲: شما با فضاگشایی به عنایت و خردورزی زندگی احتیاج دارید، اگر حس نیاز نکنید، یعنی بگویید من با من ذهنی و سبب‌سازی فکر می‌کنم، هم زندگی خودتان را خراب می‌کنید، هم دیگران را و هر لحظه ارتعاش بد می‌فرستید.

نکته ۳: وقتی با فضاگشایی زندگی در درون ما ارتعاش می‌کند، زندگی درون انسانِ دیگر هم این ارتعاش را می‌گیرد. وقتی به مردگی، خشم، رنجش و به کینه و این جور چیزها ارتعاش می‌کنیم همین‌ها را هم طرف مقابل ما می‌گیرد. نمی‌شود شما به قهر، خشم، رنجش، به بد آمدن و تنفر ارتعاش کنید، آن‌گاه دو نفر در خانواده یا دو رهبر بتوانند به صلح برسند، امکان ندارد؛ زیرا وسیله هدف را نابود و فاسد می‌کند.

«بیت هندسی»

جهل را بی‌علتی عالم کند
علم را علت کثر و ظالم کند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۵۲

یک انسان جاهل ولو این که پنجاه سال من‌ذهنی داشته باشد اگر بتواند فضا را باز کند و از سبب‌سازی بیرون بپرد، به علم خداوند عالم می‌شود ولی اگر کسی که عالم به علم خداست به سبب‌سازی برود، از زندگی قطع شده و به زودی کثر و ظالم می‌شود. [کثر یعنی دیگر به راه راست نمی‌رود و خرابکاری می‌کند. ظالم نیز یعنی حق دیگران را ضایع کرده و زندگی را پایمال می‌کند.]

نکته ۱: سبب‌سازی، مانع‌تراشی، مسئله‌سازی، کارافزایی، دردسازی، دشمن‌سازی، من‌ذهنی‌سازی، پندار کمال‌سازی، ناموس‌سازی، دردسازی و می‌دانم‌ها همگی نشان‌دهنده جهل هستند.

نکته ۲: هر کسی که فضا را باز نمی‌کند و از عقل و خرد خدا استفاده نمی‌کند، آدم نادانی است. او نمی‌داند ولی می‌گوید می‌دانم. هر کسی با سبب‌سازی می‌داند و سبب‌سازی و علت‌تراشی ذهنی را دانستن می‌داند، از صنع به دور است، این آدم جاهل، کژ و ظالم است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

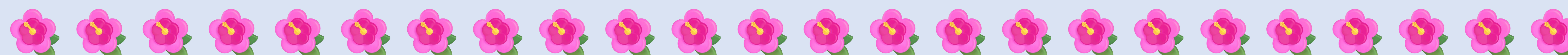
گوینده: مستا

منابع: برنامه ۹۹۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

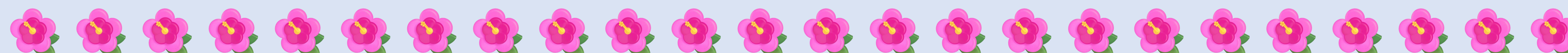
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)


با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com